Theories and criticism in Arabic literature
The five Year, Issue 20, 2026
Pp:1-18
Research Paper
DOI: 10.22034/jral.2026.576559.1103

Meaninglessness in *Ibrahim al-Katib* by Ibrahim Abdel Qader Al-Mazini: A Irvin D. Yalomian Existential Analysis

Abbas Ganjali*[1], Omid Hout[2], Masoud Salmani[3]

(Received: 2026/02/18, Accepted: 2026/06/29)

Abstract

Meaninglessness is one of the fundamental concerns of existential psychotherapy and a major source of existential anxiety in human life. Literary works, particularly novels, provide a valuable medium for exploring psychological and existential experiences because they reflect the emotional, intellectual, and philosophical dimensions of human existence. This study investigates the manifestation of meaninglessness in *Ibrahim al-Katib* by Ibrahim Abdel Qader Al-Mazini through a descriptive-analytical approach based on Irvin D. Yalom's existential psychotherapy theory. After introducing the principles of existential psychotherapy and its relationship with literature, the study examines how the novel portrays the existential crisis of meaninglessness through its major characters. The findings reveal that meaninglessness is expressed through persistent questions about the purpose of life, the foundations of meaning, and the search for identity and fulfillment. Ibrahim experiences an existential crisis by questioning the value of love, fame, and life itself while reflecting on nature and adopting philosophical perspectives on life and death. Likewise, Shushu expresses her own crisis by questioning the existence of suffering, the human need for love and acceptance, and the significance of interpersonal relationships. The study concludes that *Ibrahim al-Katib* presents meaninglessness as a central existential concern and demonstrates how literature serves as an effective medium for understanding psychological conflicts and the human search for meaning, highlighting the close relationship between literary expression and existential psychotherapy.

Key words: Existential Psychotherapy, Meaninglessness, *Ibrahim al-Katib*, Ibrahim Abdel Qader Al-Mazini, Irvin D. Yalom.

[1]. Professor, Department of Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran (Corresponding Author). E-mail: a.ganjali@hsu.ac.ir

[2]. M.A., Department of Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

[3]. Ph.D. and Postdoctoral Researcher, Department of Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran

©The Author(s). **Publisher**: Kosar University

التنظیرات والنقد فی الادب العربی
السنة الخامسة، العدد ۲۰، شتاء
۱٤۰٤هـ، ۲۰۲٦م، صص ۱۸-۱

مقاله پژوهشی
DOI: 10.22034/jral.2026.576559.1103

بررسی اضطراب وجودی پوچی در رمان «ابراهیم الکاتب» اثر المازنی با تکیه بر نظریه روان درمانگری اگزیستانسیال

عباس گنجعلی*[۱] امید هوت[۲] مسعود سلمانی حقیقی[۳]

تاریخ دریافت: ۲۹/ ۱۱/ ۱۴۰۴
تاریخ پذیرش: ۰۸/ ۰۴/ ۱۴۰۵

چکیده

پوچی یکی از بنیادی‌ترین دغدغه‌های روان‌درمانی اگزیستانسیال و از مهم‌ترین سرچشمه‌های اضطراب وجودی در زندگی انسان است. آثار ادبی، به‌ویژه رمان، به دلیل بازتاب ابعاد عاطفی، ذهنی و فلسفی حیات انسان، بستری ارزشمند برای بررسی تجربه‌های روان‌شناختی و وجودی به شمار می‌آیند. پژوهش حاضر با روش توصیفی ـ تحلیلی و با تکیه بر نظریه روان‌درمانی اگزیستانسیال اروین یالوم، به بررسی نمود مؤلفه پوچی در رمان *ابراهیم الکاتب* اثر ابراهیم عبدالقادر المازنی می‌پردازد. پس از معرفی مبانی روان‌درمانی اگزیستانسیال و تبیین ارتباط آن با ادبیات، چگونگی بازنمایی بحران وجودی پوچی در شخصیت‌های اصلی رمان تحلیل شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که پوچی از طریق پرسش‌های مداوم شخصیت‌ها درباره هدف زندگی، سرچشمه‌های معنا، هویت و کمال فردی نمود می‌یابد. ابراهیم با تأمل در معنای عشق، شهرت و خودِ زندگی، همچنین با اندیشه‌ورزی درباره طبیعت و تأملات فلسفی پیرامون مرگ و زندگی، بحران وجودی خود را آشکار می‌سازد. شوشو نیز با طرح پرسش‌هایی درباره رنج، نیاز انسان به دوست داشتن و دوست داشته شدن، و اهمیت روابط انسانی، بحران وجودی خویش را بیان می‌کند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که رمان *ابراهیم الکاتب* پوچی را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های وجودی انسان به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که ادبیات می‌تواند بستری مؤثر برای شناخت تعارض‌های روان‌شناختی و جست‌وجوی انسان برای یافتن معنا در زندگی باشد و از این رهگذر، پیوند عمیق میان ادبیات و روان‌درمانی اگزیستانسیال را آشکار سازد.

واژگان کلیدی: روان درمانی اگزیستانسیال، پوچی، ابراهیم الکتاب، مازنی، یالوم.

۱ . استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران. (نویسندهٔ مسئول): ایمیل: a.ganjali@hsu.ac.ir
۲. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزاوری، سبزوار. ایران.
۳. دکترا و پسا دکترای زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران.

حق مؤلف: نویسنده ناشر: دانشگاه کوثر

۱. مقدمه

روان‌درمانی اگزیستانسیال یکی از رویکردهای مهم در روان‌شناسی است که به تحلیل مشکلات روانی از منظر فلسفی می‌پردازد. این نوع درمان بر اساس مفاهیم فلسفی اگزیستانسیالیسم شکل گرفته و به بررسی مسائل عمیق انسانی از جمله آزادی، مسئولیت، ترس از مرگ، بی‌معنایی و تنهایی می‌پردازد. هدف اصلی روان‌درمانی اگزیستانسیال کمک به افراد برای درک بهتر خود، پذیرش واقعیت‌های سخت زندگی و یافتن معنا در زندگی است. این رویکرد بر خلاف دیگر درمان‌ها که ممکن است به رفع علائم ظاهری مشکلات توجه کنند به دنبال مواجهه با بحران‌های وجودی و مشکلات درونی فرد است. یکی از مفاهیم کلیدی در روان‌درمانی اگزیستانسیال پوچی است. در دنیای مدرن بسیاری از افراد با این احساس روبه‌رو می‌شوند که زندگی هیچ معنای خاصی ندارد این بحران بی‌معنایی می‌تواند باعث افسردگی، اضطراب و سردرگمی شود. یالوم بحران پوچی را از دیدگاه تولستوی به زندگی‌اش، به این صورت بیان می‌کند: «تولستوی در این بحران معنا... همهٔ کارهایی را که کرده بود زیر سؤال برد. از خود پرسید برای چه ملکش را اداره می‌کرد یا به تعلیم و تربیت پسرانش می‌پرداخت؟ «که چه بشود؟ اکنون شش هزار دیساتین در ایالت سامارا و سیصد اسب دارم... خب بعد چه؟» حتی نمی‌دانست چرا باید بنویسد: «خب فرض کن از گوگول، شکسپیر، مولیر– و از همهٔ نویسندگان دنیا– مشهورتر شدم خب بعد چه؟ نمی‌توان پاسخی بیابم. این جور پرسش‌ها، پاسخی بی‌درنگ می‌طلبند؛ بدون پاسخ زندگی ناممکن می‌شود. ولی پاسخی در کار نیست» (یالوم، ۱۴۰۱: ۵۸۲) . بسیاری از منتقدان ادبی از نظریه‌های روان‌شناختی برای تحلیل رفتارهای شخصیت‌ها استفاده می‌کنند تا به تحلیلی عمیق از رفتارشخصیت‌ها و روان آن‌ها دست یابند. «تحلیل روان‌شناختی در هنر و ادبیات کمک می‌کند تا بتوانیم لایه‌های پنهان شخصیت‌های ادبی را کشف کنیم و انگیزه‌ها، تعارض‌ها و پیچیدگی‌های رفتاری آن‌ها را بهتر درک کنیم. این روش به‌ویژه در آثاری که به‌طور عمیق به روان شخصیت‌ها می‌پردازند، مفید است» (صنعتی، ۱۳۹۵: ۲۵).

ابراهیم عبدالقادر المازنی در ۲۲ سپتامبر ۱۸۸۹ در قاهره، مصر متولد شد. دوران کودکی او با از دست‌دادن پدرش همراه بود؛ پدری که محامی شرعی بود و زندگی ساده‌ای داشت. این فقدان، تأثیر عمیقی بر شخصیت و مسیر زندگی او گذاشت، زیرا مسئولیت‌های زندگی از همان کودکی بر دوشش افتاد. از جمله آثار وی می‌توان به رمان‌های «ابراهیم الکاتب، الطریق و ثلاثهٔ رجال و امرأة» اشاره نمود. در این پژوهش اضطراب وجودی پوچی در رمان ابراهیم الکاتب بر اساس نظریهٔ اروین یالوم مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. ادبیات سکویی است که همیشه از آن برای رسیدن به مطلوب خود استفاده شده است، از این رو بررسی ترس‌های وجودی در قالب یک متن ادبی از نوع رمان و رسیدن به راه‌های غلبه بر آن از اهمیت و ضرورت بالایی برخوردار است؛ چرا که این ترس‌ها به نوبهٔ خود بر روح و روان

آدمی گذاشته است، انسان معاصر بیش از پیش با ترس‌های وجودی درگیر است که منجر به انزوا، پوچ‌گرایی و گاهی خودکشی می‌شود.

۱. ۱. سؤالات پژوهش

۱ـ اضطراب وجودی پوچی در رمان «ابراهیم الکتاب» چگونه تبلور یافته است؟

۲ـ علت بروز و نمود نگرانی وجودی پوچی در شخصیت اصلی رمان مزبور چیست؟

۱. ۲. پیشینه تحقیق

تاکنون هیچ پژوهشی به طور مستقل رمان «ابراهیم الکتاب» را بر اساس نظریهٔ روان درمانی وجودی اروین یالوم مورد نقد و بررسی قرار نداده است که این امر در نوع خود به عنوان یک نوآوری به شمار می‌رود. در زمینه بررسی مبانی اگزیستانسیال پژوهش‌هایی صورت گرفته است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

ـ مقالهٔ «بررسی مبانی وجود گرایی بر اساس پوچی قهرمانان در رمان «الحی اللّاتینی» سهیل إدریس»، نوشتهٔ محمدی بایزیدی و دیگران، (۱۳۹۵)، چاپ شده در مجلهٔ زبان و ادبیات عربی، به واکاوی نمود مبانی وجودگرایی در رمان الحی اللاتینی پرداخته است. برآیند پژوهش نشان می‌دهد قهرمان زن با فاصله گرفتن از اصول وجودگرایی به تباهی کشیده می‌شود و به آزادی نامسؤولانه – که برداشتی ناصحیح از مفهوم آزادی مطلق در این فلسفه است– تن در می‌دهد.

ـ مقالهٔ «بررسی نمودهای مکتب اگزیستانسیالیسم در رمان «دیدار» اثر میخائیل نُعیمه»، نوشتهٔ عموری و ظهری عرب، (۱۳۹۸)، چاپ شده در مجلهٔ پژوهشنامه مکتب‌های ادبی، افکار و نشانه‌های فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم در رمان «دیدار» اثر میخائیل نعیمه را مورد نقد و بررسی قرار داده است. نتایج این پژوهش، حاکی از آن است که ذهن میخائیل نعیمه، همواره معطوف اندیشه‌های فلسفه‌ی هستی‌شناسی بوده و اگزیستانسیالیسم به نحو بارزی در پنج مقوله با عنوان‌های اضطراب و دلهره، احساس گناه، تعالی و گذر، اندیشه‌ی مرگ و آزادی در رمان «دیدار» نمایان گشته است.

ـ مقالهٔ «بررسی تطبیقی پوچ‌گرایی در آثار ساموئل بکت و صادق هدایت با تأکید بر رمان‌های مالون می‌میرد و بوف کور»، نوشتهٔ کوشکی و دیگران (۱۳۹۹)، چاپ شده در دو فصلنامهٔ زبان و ادب فارسی، به بررسی تطبیقی پوچی در دو آثار انتخابی از بکت و هدایت پرداخته‌اند. برآیند پژوهش نشان می‌دهد که این دو نویسنده از لحاظ فکری علاوه بر شباهت‌های زیاد فکری، تفاوت‌هایی نیز با هم دارند؛ هر دو به تاثیر از مکتب سورئالیستی، محاکات را از عالم بیرون به عالم درون برده و با استفاده از افکار و خیالات خود، جهان را پوچ و یاس‌آلود نشان می‌دهند، با این تفاوت که عقاید و نظریات بکت در این داستان بیشتر به «پوچ‌گرایی فلسفی» و عقاید هدایت به آراء و نظریات «نیهیلیست‌ها» نزدیک است.

ـ مقالهٔ «خوانش هیچ انگاری و روش‌های مقابله با آن در رمان‌های «زهر اللّیمون وقصص أخری» و «تلک الرائحهٔ» برمبنای رویکرد روان درمانی وجودی اروین یالوم»، نوشتهٔ سلمانی حقیقی و دیگران،

(۱۴۰۳)، چاپ شده در مجلهٔ علمی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، مؤلفه پوچی و شگردهای دفاع در برابر آن در دو رمان «زهر اللّیمون وقصص أخری «علاء الدیب و «تلک الرائحهٔ» صنع الله ابراهیم با تکیه بر روش و رویکرد اروین یالوم بررسی برآیند پژوهش نشان می‌دهد که هر دو نویسنده با اطلاع از این مؤلفه و تأثیرپذیری از فعالان و نویسندگان حوزهٔ فلسفه و روان‌شناسی نظیر کامو و سارتر، هیچ انگاری را در مفهوم و درون‌مایه دو رمان متبلور ساخته‌اند؛ اما از حیث میزان موفقیت باید گفت دیدگاه علاء الدیب در نمایان ساختن پوچی و روش‌های مقابله با آن به نظریه روان پویه درمانی یالوم نزدیک‌تر و جامع‌تر بوده است؛ چرا این مؤلفه و روش‌های درمان آن در رمان او بیشتر به چشم می‌خورد که این امر می‌تواند ناشی از آگاهی نویسنده از رویکرد روان درمانی وجودی باشد.

۲. پوچی در تئوری اگزیستانسیال اروین یالوم

پوچی در روان‌درمانی اگزیستانسیال به عنوان یکی از بنیادی‌ترین چالش‌های انسانی شناخته می‌شود. این مفهوم به احساس بی‌معنایی و بی‌هدف بودن زندگی اشاره دارد که از آگاهی انسان به نبود معنای ذاتی یا از پیش تعیین‌شده در جهان ناشی می‌شود. از دیدگاه اگزیستانسیالیسم، آدمی با این واقعیت روبروست که جهان به خودی خود معنایی ندارد و ما انسان‌ها مسئول خلق معنا برای زندگی خود هستیم. «اگر هیچ چیز معنایی نداشته باشد، اگر ما قادر به اعمال هیچ ارزشی نباشیم، همه چیز مجاز است و هیچ اهمیتی ندارد. درست و نادرست وجود ندارد» (کامو، ۱۴۰۱: ۱۰). اگر فرد به این دیدگاه برسد که زندگی معنایی ندارد، درست و نادرستی وجود ندارد فرد را با احساس وانهادگی روبرو می‌کند که هیچ پشتوانه‌ای برای خود نخواهد دید در نتیجه احساس هیچ بودگی را در او تقویت می‌کند.

احساس پوچی اغلب در لحظات بحرانی زندگی یا در مواجهه با تجربه‌های دشوار مانند از دست دادن، شکست، یا رویارویی با مرگ ظاهر می‌شود. این احساس می‌تواند اضطراب، افسردگی و حس جداافتادگی از دیگران و جهان را تشدید کند. از منظر روان درمانی اگزیستانسیال پوچی مؤلفه‌ای است که نباید مستقیما با آن گلاویز شد بلکه فرد باید سعی کند خود را در مسیر جریان زندگی قرار داده و از پرسش در مورد معنای زندگی دوری کند: «با مرگ، آزادی و تنهایی باید مستقیما گلاویز و دست به گریبان شد. ولی وقتی نوبت به پوچی می‌رسد، درمانگر باید به بیمارانش کمک کند از پرسش فاصله بگیرند: به جای غوطه‌وری در معضل پوچی، راه حل تعهد را برگزینند. پرسش دربارهٔ معنای زندگی همان‌طور که بودا اندرز داده کمال نمی‌آورد. باید در رودخانهٔ زندگی غوطه‌ور شد و اجازه داد پرسش نیز به راه خود رود» (یالوم، ۱۴۰۱: ۶۶۷-۶۶۶). ویکتور فرانکل، روان‌درمانگر و فیلسوف اگزیستانسیالیست استدلال می‌کند که افراد در مواجهه با پوچی می‌توانند به سمت جستجوی معنا حرکت کنند. این معنا می‌تواند از طریق سه مسیر اصلی ایجاد شود: خلق کردن یا انجام کارهای هدفمند و شایسته که به فرد حس مفید بودن بدهد، کسب تجربیات معنادار مانند هنر و با تجربهٔ عشق به وسیلهٔ رسیدن به فردی

دیگر، و مواجهه با رنج به گونه‌ای که به زندگی عمق و اصالت ببخشد (فرانکل، ۱۳۳:۱۴۰۲). روان‌درمانی اگزیستانسیال به افراد کمک می‌کند تا به جای تسلیم شدن در برابر پوچی و غرق شدن در آن، به فرصت‌هایی فکر کنند که می‌توانند به خودشناسی و رشد در زندگی او منجر شوند. این فرآیند شامل تأمل در مورد ارزش‌های شخصی و انتخاب‌هایی است که فرد می‌تواند انجام دهد تا زندگی‌اش را معنادار کند. همچنین، این دیدگاه تأکید می‌کند که معنا چیزی نیست که از بیرون به فرد تحمیل شود؛ بلکه باید از درون خلق شود.

از منظر اگزیستانسیالیسم، پوچی به ما یادآوری می‌کند که مسئولیت زندگی‌مان بر عهده خودمان است به این معنا که این خود ما هستیم که به زندگی خود معنا می‌دهیم و اگر احساس پوچ بودن می‌کنیم این نیز به خود ما بستگی دارد، چرا که زندگی ذاتا بی معناست و فرد باید خود معنایی برای زندگی‌اش بسازد. پذیرش این واقعیت که زندگی به خودی خود بی‌معناست، آزادی را برای خلق معنا به همراه دارد. این آزادی، اگرچه ممکن است ترسناک باشد، فرد را به سوی ساختن زندگی‌ای اصیل و مطابق با ارزش‌ها و اهداف واقعی‌اش سوق می‌دهد.احساس پوچی، به‌ویژه در دنیای مدرن که بسیاری از ساختارهای سنتی معنا از بین رفته‌اند، می‌تواند برای بسیاری از افراد چالشی عمیق باشد. با از دست دادن اعتقادات مذهبی یا هنجارهای اجتماعی یکپارچه ارزش‌های معنا دهندهٔ فعالیت‌های زندگی را از بین برده‌اند «ساکنان دنیای شهرنشین، صنعتی و دین گریز امروز، ناچارند بدون نظام معنایی کیهانی و مذهبی با زندگی مواجه شوند و از هم کلامی با طبیعت و زنجیره‌ی اصلی زندگی جدا مانده‌اند» (یالوم، ۱۴۰۱: ۶۱۹) انسان با مسئولیت ایجاد معنا برای زندگی خود مواجه شده است. این موقعیت، که گاهی به عنوان «خلأ وجودی» توصیف می‌شود، افراد را به چالش می‌کشد تا در جهانی که به نظر می‌رسد فاقد جهت‌گیری مشخص باشد، مسیر خود را بیابند. روان‌درمانی اگزیستانسیال در برخورد با این چالش، به مراجعان کمک می‌کند تا از طریق تأمل و بازاندیشی، معنای شخصی خود را خلق کنند. این فرآیند شامل شناسایی ارزش‌هایی است که برای فرد اهمیت دارند و اقدام به زندگی بر اساس آن‌ها. در این رویکرد، معنا چیزی نیست که به‌طور مطلق در جهان وجود داشته باشد، بلکه نتیجه تعامل فرد با محیط، روابط و تجربه‌های زندگی اوست.

یکی از جنبه‌های کلیدی روان‌درمانی اگزیستانسیال در مواجهه با پوچی، توانایی تحمل ابهام و نبود قطعیت است. انسان‌ها اغلب در جستجوی پاسخ‌های قطعی دربارهٔ هدف زندگی هستند، اما اگزیستانسیالیسم پیشنهاد می‌کند که پذیرش این ابهام می‌تواند به فرد آزادی بیشتری بدهد تا زندگی‌ای اصیل‌تر و آگاهانه‌تر خلق کند. به عبارت دیگر، این دیدگاه می‌تواند دریچه‌ای به سوی خلاقیت، آزادی و بازتعریف زندگی باشد. ویکتور فرانکل در آثار خود تأکید دارد که مواجهه با پوچی به معنای یافتن معنا در رنج نیز هست «فرد آماده رنج کشیدن است به شرطیکه معنائی و مقصودی در آن باشد» (فرانکل، ۱۳۶۷: ۷۴). از این دیدگاه انسان‌ها در لحظات سختی و بحران، اغلب با سوالات اساسی زندگی روبرو

می‌شوند و در این لحظات می‌توانند فرصتی برای بازتعریف ارزش‌ها و اولویت‌ها فراهم کنند. این دیدگاه، نشان می‌دهد که حتی در تاریک‌ترین لحظات زندگی نیز می‌توان معنا یافت و از آن برای ادامه مسیر استفاده کرد، روان‌درمانی اگزیستانسیال به افراد کمک می‌کند به ابزارهایی دست یابند که به کمک این ابزارها احساس پوچی را کنار زده و با ساختن فرصت‌هایی برای رشد و تحول، زندگی‌ای اصیل و معنا دار برای خود مهیا کنند. پذیرش مسئولیت‌پذیری برای خلق معنا، انسان را قادر می‌سازد تا بر احساس پوچی خود فائق آید و برای خود زندگی‌ای بسازد که با ارزش‌ها و اهداف واقعی او همخوانی داشته باشد. این رویکرد، هرچند دشوار، به فرد امکان می‌دهد که احساس پوچ بودن را کنار زده و به زندگی‌ای اصیل و معنا دار دست.

۳. بررسی و تحلیل پوچی در رمان «ابراهیم الکاتب»

در این بخش با انتخاب عناوینی مرتبط با عنصر پوچی به بررسی و ارزیابی این نگرانی وجودی در رمان مذکور پرداخته می‌شود.

۱. ۳. بی‌تفاوتی نسبت به موقعیت‌های حساس

نویسنده با به تصویر کشیدن بی‌تفاوتی ابراهیم نسبت به موقعیت‌هایی که باید او را از نظر احساسی درگیر کند، پوچی‌ای که ابراهیم درگیر آن است را به نمایش می‌گذارد. او نسبت به موقعیت‌های بحرانی و حساس، که باید واکنشی غیر طبیعی از خود نشان دهد خونسرد است، که نشان‌دهندهٔ نوعی بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی نسبت به نتایج احتمالی آن‌ها است. ابراهیم در این وضعیت به نوعی از خود بیگانه شده و زندگی را از زاویه‌ای بی‌اهمیت می‌بیند. بی‌تفاوتی ابراهیم نسبت به موقعیت‌های مهم، مانند عمل جراحی یا احساساتش نسبت به شوشو، نمایانگر شکلی از گسست روانی و گرایش به خونسردی و بی‌حسی است که می‌تواند به معضلات عمیق وجودی منجر شود.

«و في صباح اليوم المضروب للعملية ذهب إبراهيم وحده إلى المستشفى دون أن يخبر أمه أو أبنه. وهما كل أهل بيته... كأنه ماض إلى عمله. وتقدم إلى غرفة الجراحة بجأش رابط ونفس –لانقول مطمئنة– ولكنا نقول غير مكترثة لما عساه أن يكون» (المازنی، ۲۰۱۲: ۲۱). همانطور که در قسمت مرگ گفته شد این بی‌تفاوتی نسبت به آنچه که ممکن است رخ دهد را می‌توان به نوعی دور شدن از جریان زندگی دانست که تحت مقولهٔ پوچی هم بررسی می‌شود این حالتی است که در آن فرد از جریان زندگی خارج شده و مسائل مربوط به آن کم اهمیت جلوه می‌کنند. حالتی که انگار فرد از خود خارج شده و زندگی خود و مسائل مربوط به آن را به عنوان سوم شخص نگاه می‌کند، به این دیدگاه، دیدگاه کهکشانی یا چشم سحابی و منظر کیهانی یا جهانی نیز می‌گویند، از نظر یالوم این دیدگاه: «همان چیزی‌ست که انسان را انسان می‌کند. در اکثر مواقع، چشم انداز وسیع‌تر، جامع‌تر و واقع‌بینی بیشتری به مشاهده‌گر می‌دهد: ولی این

چشم انداز خاص، زندگی را از شور و نشاط تهی می‌سازد. برای کسی که مدت‌های طولانی آن را فرض قرار دهد، دلسردی عمیق به بار می‌آورد و غوطه‌وری در آن می‌تواند مهلک باشد» (یالوم، ۱۴۰۱: ۶۶۱).

حالتی است که شخص را نسبت به زندگی بی‌تفاوت می‌کند، حالتی که می‌توان گفت ابراهیم الکاتب به آن دچار است. «واکنش غیر طبیعی در برابر وضعی غیر طبیعی رفتاری طبیعی است. حتی ما روانپزشکان انتظار داریم واکنش فرد در برابر یک امر غیر طبیعی، مانند فردستادن به تیمارستان و یا آسایشگاه بیماران روانی، رفتاری غیر طبیعی باشد و هر قدر فرد سالمتر باشد شدت غیر طبیعی بودن این واکنش بیشتر است» (فرانکل، ۱۳۶۷: ۱۶). واکنشی که ابراهیم دراین موقعیت دارد رفتاری کاملا خونسردانه است گویی که شخص دیگری قرار است زیر تیغ عمل جراحی قرار گیرد، ویکتور فرانکل این وضعیت را مرحلهٔ بی دردی، بی حسی و خونسردی نسبی می‌داند.

ابراهیم پس از دیدن دکتر و شوشو که با هم راحت هستند و دقت در اینکه دکتر حتی در مواقع صحبت کردن با دیگران هم به شوشو نگاه می کند و اینکه شوشو عکس العملی نشان می دهد یا نه بالاخره از این جور سوالات خسته می شود و با خود می گوید: «ما له يتعب نفسه بالتفكير في ذلك؟ ليترامقا ما شاءا! وهل يعنيه من أمرهما شيء؟» (المازنی، ۲۰۱۲: ۳۸). این سؤال‌ها بی‌تفاوتی ابراهیم را نسبت به احساساتی که دارد را تداعی می‌کند، سؤال‌هایی که پوچ بودن احساسات را برای ابراهیم تداعی می‌کند. پرسش‌هایی که احساسات و عواطف را زیر سؤال می‌برند، می‌توان گفت ابراهیم به مرحلهٔ خلأ اگزیستانسیال رسیده است «پدیدهٔ شایعه‌ای است و ویژگی‌های آن عبارتند از احساس بی‌حوصلگی، بی‌علاقگی و بی‌محتوایی. فرد تلخ و منفی باف می‌شود، جهت‌گیری مشخصی در زندگی ندارد و مقصود بیشتر فعالیت‌های زندگی را زیر سوال می‌برد» (یالوم، ۱۴۰۱: ۴۲۱).

چنانکه در اینجا می‌بینیم زیر نظر داشتن رفتار شوشو با دکتر را و فکر کردن به آن را زیر سوال می‌برد و حتی اهمیت داشتن احساسات را نیز زیر سوال می‌برد. «خونسردی، بی‌عاطفه‌ای، کند شدن احساسات و این حس که دیگر آدم بچیزی اهمیت نمی‌دهد علائمی بود که در مرحلهٔ دوم واکنش روحی زندانیان پدیدار می‌شد» (فرانکل،۱۳۶۷: ۱۸). همچنین می‌توان گفت ابراهیم به معضل گیاه واری دچار است، فرد دچار گیاه واری «در وضعیت بی‌هدفی و بی‌علاقگی شدید فرو می‌رود، وضعیتی که به شیوه‌های مختلف شناختی، عاطفی و رفتاری ابراز می‌شود. ... طنین عاطفی آن عبارت است از بی-خاصیتی، دلزدگی، و ملال فراگیر که خود را با افسردگی‌های دوره‌ای نشان می‌دهد. شکل پیشرفتهٔ این وضعیت، بی‌تفاوتی دائمی است و از تعداد دوره‌های افسردگی فرد کاسته می‌شود» (یالوم، ۱۴۰۱: ۶۲۴). هرچند که ابراهیم به شکل پیشرفتهٔ آن دچار نیست. اما دلزدگی و بی‌تفاوتی او نسبت به موقعیت‌هایی که نباید در برابر آن‌ها بی‌تفاوت و خونسرد باشد را نشان می‌دهد که ناشی از گسستی است که در مواجهه با فشارها و پیچیدگی‌های زندگی ایجاد شده است. او با بی‌تفاوتی نسبت به مسائل حساس، سعی دارد از بار روانی و عاطفی آن‌ها بگریزد.

۲. ۳. پوچی و نبود معنا

پوچی و نبود معنا از اساسی‌ترین موضوعات اگزیستانسیالیسم است که به احساس بیهودگی و بی‌ارزشی زندگی اشاره دارد. در این وضعیت، فرد با بحران‌هایی همچون از دست دادن هدف، هویت و معنای زندگی روبرو می‌شود. این مفهوم در متن رمان با توصیف‌هایی از شخصیت احمد و واکنش‌های او در موقعیت‌های مختلف به تصویر کشیده شده است که ابعاد مختلف پوچی و نبود معنا را در زندگی احمد به نمایش می‌گذارند، از پذیرش مردگی تا بی‌تفاوتی نسبت به محیط، که نشان می‌دهد او به وضعیت بی‌هدفی و بی‌معنایی مطلق رسیده است.

-« لم يردني إلى الحياة أحد. لقد مت وانتهى الأمر» (المازنی، ۲۰۱۲: ۸). احمد خود را «مرده» معرفی می‌کند و بر این هویت تاکید دارد. او از این هویت به عنوان پاسخ به سوالات ابراهیم استفاده می‌کند و در نهایت از گفتگو دوری می‌جوید. این نشان می‌دهد که او به نوعی بحران هویتی دچار است که در آن معنای زندگی‌اش را از دست داده است. از دیدگاه اگزیستانسیال، فرد در چنین شرایطی احساس بی‌معنایی می‌کند و مرگ برای او نمادی از این بی‌معنایی است، مرگ اتفاقی است که معنای زندگی را از هم می‌پاشد و هویتی که فرد برای خود ساخته و همهٔ کارهایی که او در طول زندگی انجام داده را بی‌معنا می‌کند، آدمی سعی می‌کند برای خود زندگی‌ای بسازد ولی زمانی که او با مرگ روبرو می‌شود همهٔ تلاش‌هایی که کرده برای او بی معنا می‌شوند، مرگ از روزی فرد به زندگی قدم می‌گذارد همراه اوست و او را رها نمی‌کند و بالاخره او را با خود می‌برد و احمد قبل از اینکه مرگ او را با خود ببرد خود را مرده و هیچ معرفی می‌کند، و این مرده معرفی کردن خود بی معنا بودن زندگی را برای احمد تداعی می‌کند، آدمی «از هیچ سر بر می‌آورد، و سپس با از دست داد این موهبت بر اثر مرگ رنج می‌برد و به هیچ باز می‌گردد» (شوپنهاور، ۱۳۸۸: ۲۷۶). احمد با مرده معرفی کردن خود، خود و زندگی‌اش را بیهوده می‌داند «مرگ بزرگترین نمودگار تناهی انسان است و شاید بزرگترین نمودگار عبث بودن انسان» (مک کواری، ۱۳۷۷: ۲۰۱).

«وكان أحمد قد سكر فلما بلغ الحظيرة عرج عليها وارتمى فيها، ولم يكن يدري لا هو ولا سواه كم ساعة قضاها هناك راقدًا يغط، بعمامته وجلبابه الأسود وحذائه الأصفر الشامي، وعلى أنه لم يكترث لذلك. بل لم يكن يبالي كم ساعة أخرى يمكن أن يقضيها هناك» (المازنی، ۲۰۱۲: ۷۷). چیزی که در این متن قابل مشاهده هست «خلأ اگزیستانسیال» می‌باشد در این حالت فرد در زندگی خود جهت مشخصی ندارد و احساس بی‌حوصلگی و بی‌محتوایی می‌کند. اگر بیمار علاوه بر احساس آشکارای پوچی، دچار علائم بالینی روان نژندی شود، این وضعیت را روان نژندی اگزیستانسیال یا «ذهن‌زاد» می‌نامند. روان نژندی ذهن‌زاد می‌تواند ظاهر هر نوع روان نژندی بالینی مانند الکلیسم، افسردگی، وسواسی گری و ... را به خود می‌گیرند (یالوم، ۱۴۰۱: ۶۲۲).

در این متن نیز احمد که دچار پوچی است به الکلیسم روی آورده و برای او فرقی نمی‌کند که شب را در اصطبل سپری کرده باشد یا تا چه مدت خواب بوده باشد. «وفيما عدا هذا الماجن المجهول لم يتبين إبراهيم أن أحمد أزعجه أحد آخر، إذا استثنينا حمارًا كان مطلقًا في الحظيرة وكان لا ينفك يدنو من هذا الراقد ويشمه كأنما يحسبه بعض المذاود أو بعض ما يوضع فيها» (المازنی، ۲۰۱۲: ۷۷). رفتار الاغ که احمد را با علف اشتباه می‌گیرد، نماد دیگری از بی‌تفاوتی و پوچی است. این صحنه به نوعی بازتابی از وضعیتی است که در آن افراد یا حتی موجودات دیگر به احمد به‌عنوان موجودی زنده و دارای معنا توجهی نمی‌کنند. این وضعیت می‌تواند نشان دهندهٔ بی معنایی در نفس زندگی و در زندگی احمد باشد. در نفس زندگی به این صورت که زندگی به عنوان یک کل فرقی میان زندگی یک انسان و زندگی یک گیاه نمی‌گذارد، چنانکه الاغ احمد را بخشی از علاف‌هایش می‌پنداشت. و بی معنایی در زندگی احمد به این صورت است که احمد نیز در مقابل بو کشیدن الاغ هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دهد و نسبت به آن بی تفاوت است و برای او فرقی نمی‌کند که تا چه مدت در این اصطبل زمان خود را سپری کند، می‌توان گفت احمد به شکل پیشرفتهٔ گیاه واری دچار شده است که در این وضعیت فرد به بی تفاوتی دائمی مبتلاست و در رفتار فرد فقدان گزینش‌گری مشاهده می‌شود: دیگر برای فرد اهمیتی ندارد که پی کدام فعالیت را بگیرد (یالوم، ۱۴۰۱: ۶۲۴). احمد، با تسلیم شدن به پوچی، به مرحله‌ای از بی‌تفاوتی رسیده که زندگی برای او تهی از هرگونه ارزش یا هدف شده است.

۳. ۳. پوچی و احساس گم گشتگی

احساس گم‌گشتگی زمانی به وجود می‌آید که فرد معنای زندگی خود را از دست می‌دهد و در مواجهه با بی‌معنایی، خود را در حالتی از سرگردانی و بی‌پناهی می‌یابد. این وضعیت در متن رمان، با توصیفات بصری و استعاری نظیر «دره‌ای از سکوت»، «سیاهی بلعنده»، «پژواکی به گوش نخواهد رسید» به تصویر کشیده شده است که نشانگر مواجههٔ ابراهیم با «هیچ‌بودگی» است، حالتی که در آن جهان و زندگی به مثابه یک خلأ بی‌پایان به نظر می‌رسند که کسی در آن فریاد دیگری را نمی‌شنود.

«وقد خيّل إلى إبراهيم وهو يرمي هذا السواد بعينيه كأن هاوية من الخرس قد ابتلعت كل صوت ونأمة، وأنه لو أرسل في ظلمتها صيحة لما ارتد منها إلى الأذن رجع ولا كان لها صدى، وأنه لو ألقى فيها بحجر لما سمع له وقعًا ولا بلغ الحجر قاع الهاوية» (المازنی، ۲۰۱۲: ۴۷). ابراهیم در مواجهه با سیاهی‌ای که به مانند دره‌ای از سکوت و ناله‌های بلعیده شده است، به‌وضوح با مفهوم اگزیستانسیالیستی «عدم» یا «هیچ‌بودگی» روبه‌رو می‌شود. این احساس که هیچ صدایی از این دره به گوش نخواهد رسید و هیچ سنگی به قعر آن نخواهد افتاد، می‌تواند نمادی از احساس گم‌گشتگی و بی‌معنایی در زندگی انسان باشد. ابراهیم با یک سیاهی عمیق مواجه می‌شود که همچون دره‌ای از سکوت، تمام صداها و ناله‌ها را بلعیده است. این

توصیف به‌خوبی نمادی از تجربه‌ی پوچی است. پوچی در روان‌درمانی اگزیستانسیال به حالتی اطلاق می‌شود که در آن انسان با بی‌معنایی زندگی روبرو می‌شود.

حس اینکه «اگر فریادی در این تاریکی سر دهد، هیچ پژواکی به گوش نخواهد رسید»، بیانگر نوعی ناامیدی از یافتن معنایی در زندگی است. طبیعت می‌تواند بر روی احساسات آدمی تأثیر بگذارد چنانکه در اینجا ابراهیم با دیدن سیاهی شب چنین تصویری در ذهن خود متصور می‌شود. تصویری که بیانگر احساس گم گشتگی است احساسی که فرد در آن پشتوانه‌ای برای خود نمی‌بیند و خود را رها شده در ورطهٔ نا امیدی احساس می‌کند، ابراهیم در این متن به حالتی از نا امیدی دچار شده و او این حالت از نا امیدی‌اش را در منظری که می‌بیند متصور می‌شود، او این تصویر را که تصویری از حالات روحی اوست به دنیای بیرون از خود بسط داده «در صورت غیاب معنا، افراد ممکن است دچار پریشانی روانی شوند. به عنوان مثال، آن‌ها ممکن است دچار احساس نا امیدی، خالی بودن، افسردگی...» شوند (کوپر، ۱۴۰۲: ۹۲)، این احساس گم‌گشتگی و ناامیدی او می‌تواند از نبود معنایی در زندگی سرچشمه گرفته باشد.

۴. ۳. بیهودگی احساسات

ابراهیم، با بی‌معنی دانستن شکایت‌ها، به خلأ عاطفی و بی‌معنایی خود اذعان می‌کند. از منظر روان‌درمانی اگزیستانسیال، این نگرش نشان‌دهنده‌ی بی‌اعتمادی به ارتباط با دیگران و بیگانگی عاطفی است. احساس بیهودگی در بیان احساسات، فرد را از تعامل انسانی محروم می‌کند و او را به انزوا می‌کشاند، که خود این انزوا به تقویت پوچی می‌انجامد. ابراهیم با فرار از ابراز احساسات که راهی برای برقراری ارتباط عمیق با خود و دیگران است و نادیده گرفتن آن منجر به تقویت احساس بیهودگی‌اش می‌شود.

«وماذا يمنعك أن تخبرني فتطرح عن صدرك هذا الحجر؟ يمنعني كبرياء نفسي وعلمي أن الشكوى عبث وباطل ومحال ليس يُجدي» (المازنی، ۲۰۱۲: ۴۸). ابراهیم با بیان اینکه «غرور من مانع می‌شود و این آگاهی که شکایت بی‌فایده و باطل و محال است»، به یکی از مسائل اساسی در روان‌درمانی اگزیستانسیال اشاره می‌کند: ترس از بیهودگی و بی‌معنایی. این جمله بیانگر این است که فرد از بی‌معنا بودن شکایت‌ها و بی‌نتیجه بودن آن‌ها آگاه است و این آگاهی باعث می‌شود که او از بیان احساسات و نگرانی‌هایش خودداری کند. ابراهیم، با انکار اهمیت شکایت و بیان احساسات، خود را از یکی از اصلی‌ترین ابزارهای انسانی برای تخلیه روانی و بازسازی ارتباطات محروم کرده است و تا زمانی که فرد بیان احساسات خود را بیهوده بداند نمی‌تواند زندگی پرمعنایی برای خود فراهم کند «هدف از رویکرد اگزیستانسیال–انسان‌گرا این است که به مراجعان کمک کند در اکنون خود خود ارتباط بیشتری با خود و دیگران داشته باشند. به این معنا که سرشار، پرشور و پویا باشند (کوپر، ۱۴۰۲: ۱۱۶).

احساسات منبعی هستند که فرد را به زندگی‌ای پرشور رهنمون می‌شوند، بی‌توجهی و بی‌فایده دانستن بیان آن‌ها به این معناست که فرد خود را از شور و نشاط و همگی حس‌ها عاری کرده است «با

برداشتن قدمی در باز کردن افکارمان، و صادق بودن با احساساتی که درونمان انباشته شده است، با رویارویی با مشکلات روحی و جسمی‌ای که که با آن‌ها درگیریم، قدمی به طرف شفا و سلامت روح ... برخواهیم داشت» (استاو داچر، ۱۳۹۱: ۵۳-۵۲). این نوع ترس و نگرانی از بیهودگی و بی‌معنایی، یکی از چهار موضوع اصلی در روان‌درمانی اگزیستانسیال است که افراد را به چالش می‌کشد تا با این واقعیت روبرو شوند و زندگی‌ای معنادارتر و پرارزش‌تر بسازند.

۵. ۳. پوچی و چشم سحابی

چشم سحابی نگاهی است که فرد از منظری بیرونی به زندگی و جهان می‌نگرد و همه چیز را در قالب کلیات می‌بیند. این نگاه، گرچه می‌تواند به انسان واقع‌بینی بیشتری ببخشد و او را از ترس‌ها و دغدغه‌های روزمره رهایی دهد، اما به همان اندازه زندگی را از شور و نشاط تهی می‌سازد و در صورت تداوم، ممکن است منجر به دلسردی و بیگانگی شود. دیدگاه چشم سحابی گرچه می‌تواند به کاهش اضطراب و ترس از مرگ کمک کند و فرد را به درک عمیق‌تری از چرخه‌ی زندگی برساند، اما خطر از دست دادن شور و هیجان زندگی را نیز به همراه دارد. در متن رمان ابراهیم از این دیدگاه برای یافتن آرامش و پذیرش مسلمات هستی استفاده می‌کند، اما همچنان ممکن است در بلندمدت دچار بحران معناداری شود.

«وكان واسع الاطلاع ملمًا بأساطير القدماء وما نسج خيالهم حول الطبيعة. ولكنه نسي ذلك كله لما صار وحده مع السماء والأرض وهما أوسع وأشد تنوعا من أن توائمهما الخيالات المسطورة في الكتب. وأحس في هذه اللحظة حنينًا – لا إلى شيء معين – وغبطة تشيع في كيانه كله، وظمأ خيل إليه أنه ما من شيء يمكن أن يطفئه ويفثا غلته. فمال بذراعيه على النافذة وأبرز وجهه للشمس وحدّق في السحب البيضاء تتفرق وتتجمع وتسبح في بطء. وخطر له – وعجب هو لنشوء هذا الخاطر – إن من الخطأ أن تنعت الطبيعة بالقسوة. كلا ليس في الطبيعة قسوة حقيقية. إنها حارّة حية. ولا تكاد تتفق الحرارة والقسوة. وإذا كان في بعض ما فيها يسطو على البعض الآخر ويأكله أو يلتهمه أو يأتي عليه فما قيمة هذا؟ إن كل شيء يحيا وإذا كان يموت فإنما هذا ليعين غيره على الحياة» (المازني، ۲۰۱۲: ۵۵).

در این مثال ابراهیم از منظری به جهان می‌نگرد که به دیدگاه چشم سحابی نزدیک است این منظر می‌تواند زندگی را از شور و نشاط تهی سازد و همچنین می‌تواند واقع بینی جامع تر و وسیع تری به فرد بدهد، یالوم پیشوای این دیدگاه را شوپنهاور می‌داند، دیدگاهی که فرد در آن خود را به عنوان سوم شخص مشاهده می‌کند، شوپنهاور معتقد است این منظر می‌تواند فرد را از ترس مرگ رهایی بخشد. ابراهیم در این متن نابودی و مرگ را جزئی از چرخهٔ طبیعت می‌داند که با مرگ یکی به چرخهٔ زندگی دیگری کمک می‌شود «طبیعت همواره آماده است تا اجازه دهد که فرد را از میان برود، و به این ترتیب فرد نه تنها به هزار طریق و بر اثر بی معنی ترین حوادث در معرض نابودی است، بلکه حتی

برای این منظور در نظر گرفته شده، از لحظه‌ای که دین خود را به بقای نوع ادا می‌کند توسط خود طبیعت به سوی مرگ هدایت می‌شود» (شوپنهاور، ۱۳۸۸: ۲۷۷).

این منظر به این صورت که مرگ جزئی از زندگی است و فرد با این وجود از زندگی راضی باشد، ترس از مرگ را از خود دور نگه می‌دارد «هرکسی که به زندگی همچنان که هست راضی باشد، و هرکس که به طریقی آن را تأیید کند، می‌تواند با اطمینان آن را بی پایان در نظر بگیرد، و می‌تواند ترس مرگ را همچون یک فریب از خود دور سازد.» (همان:۲۸۰) جملهٔ به زندگی همچنان که هست راضی باشد: به این معناست که فرد با وجود این که می‌داند مرگ جزئی از زندگی هست و باید یک روزی از این زندگی دست بکشد و به آغوش مرگ برود، باز هم از زندگی راضی باشد. از این منظر فرد از جزئیات بالاتر رفته و کل را می‌بنید، اما یالوم فرض قرار دادن آن را به مدت طولانی، منجر به دلسردی عمیق و غوطه ور شدن در آن را مهلک می‌داند (یالوم، ۱۴۰۱: ۶۶۱).

۶. ۳. زندگی دوباره و جاودانگی

ابراهیم به بحران معنا و پرسش‌های بنیادی دربارهٔ زندگی پس از مرگ و جاودانگی پرداخته و او به‌وضوح بیان می‌دارد که جاودانگی، به‌جای ایجاد آرامش، می‌تواند روح را بی‌قرار کند و انسان را از معنا و جهت زندگی دور سازد. پرسش از جاودانگی و زندگی پس از مرگ یکی از مسائل بنیادین در فلسفه و روان‌درمانی اگزیستانسیال است. این مفهوم اغلب با اضطراب مرگ، بحران معنا، و احساس بیهودگی درهم‌تنیده است. جاودانگی از یک سو می‌تواند اطمینان و آرامش فراهم کند و از سوی دیگر، احساس بی‌معنایی و رکود را تقویت کند چنانکه در تحلیل این تحلیل این مؤلفه آورده شده است.

«إنَّ ما يكرب النفسَ أن تعلم أنها ستظل حية أبدًا حتى بعد ما يسمى الموت. أو أنها ستحيا كرّة أخرى في جسم آخر فلا أنا أنا. ولا أنا مخلوق آخر إن هذا يكون ماذا؟ فساد ذوق؟» (المازنی، ۲۰۱۲: ۵۶).

از نظر ابراهیم زندگی بعد از مرگ یا دوباره زنده شدن در بدنی دیگر یا زندگی جاودانه چیزی‌ست که روح را آزار می‌دهد او با بیان اینکه بنابراین نه من، من هستم و نه من، موجود دیگری این تصور را به نمایش می‌گذارد که اگر من بعد از مرگ دوباره زنده شوم، پس این «منی» که الان در حال زندگی کردن هست «منِ» حقیقی است یا آن موجودی که بعد از مرگ دوباره زنده می‌شود، طرح چنین سوالاتی به این معناست که بیمار دچار بحران معناست و در جست و جوی معنایی برای زندگی.

ابراهیم با زیر سوال بردن مفاهیمی که به آن‌ها باور داشته، به گفتهٔ یالوم پرسش از معنای زندگی‌اش را آلوده کرده است «پرسش معنا، به طور کلی، آلودگی دارد: مسائلی غیر از معنا به خودی خود به آن پیوسته‌اند و آن را درهم و مغشوش کرده‌اند (یالوم، ۱۴۰۱: ۶۴۱)

در این متن نیز ابراهیم به جای ساختن معنایی برای زندگی خود و به جای قرار دادن خود در مسیر زندگی، خود را با طرح سوالاتی در مورد اینکه «منِ» واقعی کدام است منی که الان در حال زندگی کردن است یا منی که بعد از مرگ دوباره زنده می‌شود درواقع پرسش معنای او آلوده شده است چرا که

زندگی‌ای که او در حال حاضر می‌زید مهم است نه زندگی‌ای که بعد از مرگ، همچنین نگرانی درمورد زندگی بعد از مرگ از منظر اگزیستانسیال بیهوده است، چرا که از منظر اگزیستانسیال‌ها واجب الوجودی وجود ندارد که انسان را بعد از مرگ در عالمی دیگر دوباره زنده کند و به قضاوت او بشیند «طبیعت بشری (طبیعت کلی بشری) وجود ندارد، زیرا واجب الوجودی نیست تا آن را در ذهن خود بپرورد» (سارتر، ۱۳۶۱: ۲۳).

مسئله‌ای دیگر که از نظر ابراهیم برای روح آزار دهنده است مسئلهٔ جاودانگی‌ست اینکه انسان «بداند همواره زنده خواهد ماند» جاودانگی گسترهٔ انتخاب‌هایی که آدمی می‌تواند داشته باشد را به بی نهایت می‌رساند؛ چرا که او هر چقدر که بخواهد زمان دارد و هرچقد که بخواهد می‌تواند در انتخاب گزینه‌ها تعلل داشته باشد؛ چرا که او می‌داند مرگی در کار نیست و او هر وقت بخواهد می‌تواند به انتخاب گزینه‌های دیگر اقدام کند و به هیچ وجه احساس گناه اگزیستانسیال را تجربه نکند؛ زیرا او می‌داند اگر این انتخاب او درست نبود، می‌تواند دوباره گزینه‌هایی که انتخاب نکرده را انتخاب کند، یا این جاودانگی می‌تواند فرد را به بی عملی دچار کند و او به خاطر داشتن زمان بی نهایت و دانستن اینکه هر زمان که بخواهد می‌تواند اقدام کند، عذاب وجدانی را تجربه نکند، در واقع ترس از مرگ می‌تواند محرکی باشد برای افراد آدمی تا به زندگی خود جامهٔ عمل بپوشانند، اگر مرگی در کار نباشد زندگی شور و نشاطی نخواهد داشت «اگر از خود در برابر واقعیت مرگ نهایی خویش دفاع کنیم، زندگی کسل کننده و بی‌معنی می‌شود. اما اگر قبول کنیم که فناپذیریم، می‌دانیم که برای کامل کردن طرح‌های خود جاودانگی نداریم و زمان حال اهمیت دارد» (کری، ۱۴۰۰: ۲۱۴). آرزوی به دست آوردن زندگی جاودانه، آرزویی‌ست که اضطراب مرگ آن را بین افراد آدمی بنا کرده است.

۷. ۳. پوچی وجودی

پوچی وجودی به مواجهه انسان با عدم و بی‌معنایی اشاره دارد، جایی که فرد درمورد دلیل وجود زندگی از خود سوال می‌پرسد که چرا زندگی بکنم؟ زندگی چیست؟ چرا باید زندگی کرد در حالی که همه چیز با مرگ نیست و نابود می‌شود؟ این سوال‌ها معنای زندگی را از او می‌گیرد و او را در ورطهٔ پوچی غرق می‌کند. در متن، ابراهیم با چنین بحران وجودی‌ای دست‌وپنجه نرم می‌کند و با پرسش‌هایی از تصادفی بودن وجود و نابودی در مرگ، به کاوش در بیهودگی و ماهیت زندگی می‌پردازد.

«لماذا لا تكف ولا تنقطع عن العمل ولا يصير كل شيء إلى« لا شيء»؟ ظلام أبدي شامل! ويا ليت من يدري أهما اثنان لا ثالث لهما: أن يظل هذه الفنان يعمل ويخرج ويبدع كما هو فاعل أو أن لا يكون ثم شيء على الإطلاقِ؟ وهل من الاتفاق المحض أن حدث هذا ولم يحدث ذاك؟» (المازني، ۲۰۱۲: ۵۶).

ابراهیم با بیان «چرا همه چیز به هیچ چیز تبدیل می‌شود» به پوچی‌ای اشاره می‌کند که در پس این هستی و زندگی وجود دارد و به موضوع مرگ اشاره می‌کند که هستی را از زندگی گرفته و همه

چیز را به هیچ چیز تبدیل می‌کند، مرگ چیزی است که فرد را با این واقعیت روبرو می‌کند که هر چقدر او تلاش کند و برای خود زندگی‌ای پر از آسایش فراهم کند، هر چقدر که زندگی‌اش ارزشمند باشد در نهایت مرگ این زندگی را به نیستی کشانده و آن را به هیچ چیز تبدیل می‌کند، فکر کردن مداوم و در نظر گرفتن همیشگی حضور مرگ یا همان نیست شدن چیزی‌ست که معنا را از زندگی می‌زداید «رویارویی با مرگ یا تجارب اضطراری (مرزی) دیگر است که فرد را با موقعیت اگزیستانسیالش روبرو می‌کند و ماهیت واهی و غیر واقعی بسیاری از نظام‌های معنایی را آشکار می‌سازد» (یالوم، ۱۴۰۱: ۶۲۸).

ابراهیم با بیان «آیا این تنها تصادف است که یکی از این دو حالت به وقوع پیوسته است و دیگری نه؟» به تصادفی بودن وجود این دنیا اشاره می‌کند،فلسفهٔ اگزیستانسیال نیز به آن اشاره می‌کند و از این نقطه نظر به بیان نبود معنایی در زندگی می‌پردازد «موقعیت اگزیستانسیال می‌گوید دنیا تصادفی‌ست یعنی هر آنچه هست، می‌توانست طور دیگری باشد؛ یعنی خود انسان‌ها هستند که خود، دنیای خود و موقعیتشان را در آن می‌سازند؛ یعنی «معنا»یی در کار نیست جهان از نقشه‌ای عظیم برخوردار نیست، هیچ خط مشی‌ای جز آنچه فرد خود می‌آفریند، وجود ندارد» (همان: ۵۸۶).

۸. ۳. تضاد واقعیت‌های زندگی با انسان

این مفهوم به کشمکش میان بی‌تفاوتی ذاتی زندگی به‌عنوان یک کل و درک انسانی از آن می‌پردازد. انسان‌ها با احساسات و آرزوهای خود در جهانی مواجه می‌شوند که هیچ‌گونه ارزش‌گذاری یا حساسیتی نسبت به آن‌ها ندارد. این تضاد باعث بروز چالش‌های اگزیستانسیال مانند پوچی و بی‌معنایی می‌شود. تضاد میان واقعیت‌های بی‌تفاوت زندگی و احساسات انسانی، بحران‌هایی مانند پوچی و بی‌معنایی را ایجاد می‌کند، این مفهوم در گفته‌های ابراهیم به خوبی مشهود است:

«وصحيح أن الحياة لا فرق عندها بين سعيد وشقي، ومحدود ومكدود، ومعروف ومغمور، وعاشق وخلي: وحيوان ونبات وجماد. ولكن هناك فرقًا بين إحساسات المرء بوقع الحياة، والمرء ليس الحياة حتى يطلب منه أن يكون نظره إلى الأشياء كنظرها هي، واعتباره لها كاعتبارها» (المازنی، ۲۰۱۲: ۷۲). در این متن زندگی به عنوان یک کل در نظر گرفته شده که به هیچ کدام از احساسات آدمی توجهی ندارد و حتی برای آن میان احساسات انسان و گیاه یا حیوان هیچ فرقی نمی‌گذارد، و این همان بی‌تفاوتی جهان است نسبت به آدمی «تنش میان آرمان انسان و بی‌تفاوتی جهان همان چیزی‌ست که کامو «پوچی» موقعیت انسانی نام نهاده است» (یالوم، ۱۴۰۱: ۵۹۱).

اما چیز دیگری که در این متن به آن اشاره شده تفاوت احساسات انسان‌ها نسبت به واقعیت‌های عینی زندگی است و اینکه انسان خودِ زندگی نیست که او هم لزوما دیدگاهی بی تفاوتانه نسبت به واقعیت‌های زندگی داشته باشد و باید ارزش‌گذاری‌های او مانند ارزش‌گذاری‌های زندگی باشد چرا که زندگی یک کل است و نسبت به احساسات آدمی بی تفاوت و آن را هم ردهٔ حیوانات و گیاهان قرار

می‌هد در حالیکه ما موجودی هستیم که «فعالانه برای رسیدن به هدف، تکاپو می‌کنیم ... به این معنا ... که ما آزادیم: آزاد برای قبول یا رد هدفی که ما را به خود فرا می‌خواند» (یالوم، ۱۴۰۱: ۶۱۶). و اگر انسان دیدگاهی مانند دیدگاه «زندگی» داشته باشد و میان هیچ چیز فرقی قائل نباشد به این معنا خواهد بود که انتخاب‌های او یکسان هستند، می‌توان گفت که او با مقولهٔ «هرچه پیش آید خوش آید» خود را از انتخاب و آزادی می‌رهاند «درچنین صورتی آن امکان بخصوص خودبودگیِ گسترش یافته قربانی می‌شود و مسیر برای ظهور بعدی اضطراب روان رنجورانه در این شخص هموار می‌گردد. این امر بدین معناست که اگر فردی خواهان مواجههٔ سازنده با اضطراب است، ظرفیت‌های استقلال و آزادی بشری در این راه ضروری هستند» (می، ۱۴۰۲: ۵۶۱).

نتیجه‌گیری

ـ بررسی نگرانی وجودی پوچی در رمان منتخب نشان می‌دهد نویسنده موفق شده است با به کار گیری ابزارهای نقد ادبی و مفاهیم روان‌شناختی، از یک متن داستانی، معنایی عمیق استخراج کند. در این رمان پیوند میان محیط و روان شخصیت به شکل مطلوبی برقرار شده است. باید گفت شخصیت ابراهیم به عنوان یکی از شخصیت‌های اصلی رمان در سطحی عمیق دچار انقطاع عاطفی و بحران معناست؛ او نه‌تنها شکایت و بیان رنج را بی‌فایده می‌داند، بلکه با تکیه بر غرور و نوعی آگاهی تلخ، خود را از مهم‌ترین راهِ ارتباط انسانی یعنی ابراز احساسات محروم می‌کند.

ـ مؤلفهٔ پوچی به عنوان یکی از نگرانی‌های چهارگانه وجودی در این رمان به صورت گسترده نمود پیدا کرده است. این مؤلفه به شیوهٔ خاص خود در فضای رمان جایگاهی به خود اختصاص داده است. عنصر پوچی نمود خود را در رمان به شکل پرسش‌هایی درمورد زندگی، پرسش از مؤلفه‌های معنا دهندهٔ زندگی و جستجوی معنا به نمایش می‌گذارد. ابراهیم با پرسش از معنای عشق، شهرت، خود زندگی و با تفکر به طبیعت و نگاه‌هایی فلسفی به مرگ و زندگی بحران معنای خود را به نمایش می‌گذارد، شوشو نیز با پرسش از دلیل وجود رنج در زندگی، پرسش از دلیل نیاز به دوست داشتن و دوست داشته شدن و ... این بحران را در زندگی‌اش بیان می‌کند.

ـ شخصیت اصلی این رمان، ابراهیم الکاتب پس از از دست دادن همسر خود دچار فروپاشی عاطفی می‌شود. او پس از عمل جراحی که تحت مراقبت پرستار خود ماری بوده دلباخته او می‌شود اما ابراهیم الکاتب به جای ابراز عشق خود به ماری از او دوری می‌کند و به روستا می‌رود تا شاید این درد را تسکین دهد ولی آنجا دل به دختر خاله‌ی خود شوشو می‌بازد اما باز هم ابراهیم الکاتب نمی‌تواند پذیرای این عشق باشد در نتیجه عشق شوشو به خود را نیز رد می‌کند. می توان تمامی این عوامل باعث شده تا شخصیت اصلی این رمان دچار یک نوع پوچی و ناامیدی ناشی از آن بشود.

کتابنامه

ـ استاوداچر،کارول(۱۳۹۱)، **رنج و صبوری خویشتنداری و خویشکاری در غلبه بر ماتم**، مترجم: سهیلا لواسانی آستار، چاپ اول، تهران: نشر روزگار.

ـ سارتر، ژان پل(۱۳۶۱)، **اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر**، مترجم: مصطفی رحیمی، چاپ هشتم، تهران: مروارید.

ـ شوپنهاور، آرتور(۱۳۸۸)، **جهان همچون اراده و تصور**، مترجم: رضا ولی یار، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.

ـ فرانکل، ویکتور(۱۳۶۷)، **انسان در جستجوی معنی**، مترجم: اکبر معارفی. چاپ چهارم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ـ صنعتی، محمد(۱۳۹۵)، **تحلیل‌های روان شناختی در هنر و ادبیات**، تهران: نشر مرکز.

ـ ــــــــ(۱۴۰۲)، **انسان در جستجوی معنا**، مترجم: امیر لاهوتی، چاپ یازدهم، تهران: جامی.

ـ کامو، آلبر(۱۴۰۱)، **انسان طاغی**، مترجم: مهبد ایرانی طلب، چاپ دوازدهم، تهران: قطره.

ـ کوپر، میک(۱۴۰۲)، **درمان‌های اگزیستانسیال**، مترجم: زرگار محمدی، شهلا سلیمانی، چاپ دوم، تهران: نشر لگا.

ـ کری، جرالد(۱۴۰۰)، **نظریه و کاربست مشاوره و روان درمانی**، مترجم: یحیی سید محمدی، چاپ بیست و چهارم، تهران: نشر ارسباران.

ـ المازنی، إبراهیم عبدالقادر(۲۰۱۲)، **إبراهیم الکاتب**، القاهرة: هندوای.

ـ مک کواری، جان(۱۳۷۷)، **فلسفه‌ی وجودی**، مترجم: محمد سعید حنایی کاشانی، چاپ اول، تهران: هرمس.

ـ می، رولو(۱۴۰۲)، **معنای اضطراب**، مترجم: عدنان اکبری، چاپ سوم، تهران: نشر دانژه.

ـ یالوم، اروین .د(۱۴۰۱)، **روان درمانی اگزیستانسیال**، مترجم: سپیده حبیب، تهران: نشر نی.

التنظيرات والنقد في الأدب العربي
السنة الخامسة، العدد ٢٠، الشتاء
١٤٠٤هـ. ٢٠٢٦م، صص ١٨-١

مقاله بحثيه

DOI: 10.22034/jral.2026.576559.1103

دراسة القلق الوجودي من الفراغ في رواية "إبراهيم الكاتب" للمازني في ضوء نظرية العلاج النفسي الوجودي

عباس گنجعلی *[١]، امید هوت [٢]، مسعود سلمانی حقیقی[٣]

(تاريخ الوصول:١٤٠٤/١١/٢٩، تاريخ القبول: ١٤٠٥/٠٤/٠٨)

المخلص

يعدّ العبث أحد أبرز القضايا الأساسية في العلاج النفسي الوجودي، ومن أهم مصادر القلق الوجودي في حياة الإنسان. وتُعدّ الأعمال الأدبية، ولا سيما الرواية، مجالًا خصبًا لدراسة الخبرات النفسية والوجودية؛ لما تعكسه من أبعادٍ وجدانية وفكرية وفلسفية للتجربة الإنسانية. تهدف هذه الدراسة إلى تحليل تجلّيات العبث في رواية إبراهيم الكاتب لـ إبراهيم عبد القادر المازني، اعتمادًا على المنهج الوصفي التحليلي، وفي ضوء نظرية العلاج النفسي الوجودي لـ إرفين د. يالوم .وبعد عرض المبادئ الأساسية للعلاج النفسي الوجودي وبيان علاقته بالأدب، تتناول الدراسة كيفية تجسيد أزمة العبث الوجودي في الشخصيات الرئيسة للرواية. وتكشف النتائج أن العبث يتجلّى من خلال الأسئلة المتكررة التي يطرحها الأبطال حول غاية الحياة، ومصادر المعنى، والهوية، وتحقيق الذات. ويُعبّر إبراهيم عن أزمته الوجودية من خلال تساؤلاته حول معنى الحب، والشهرة، والحياة نفسها، وتأملاته في الطبيعة، ونظرته الفلسفية إلى الحياة والموت. كما تُعبّر شوشو عن أزمتها الوجودية عبر تساؤلاتها عن وجود المعاناة، وحاجة الإنسان إلى الحب وإلى أن يكون محبوبًا، وأهمية العلاقات الإنسانية. وتخلص الدراسة إلى أن رواية *إبراهيم الكاتب* تُصوّر العبث بوصفه أحد أهم الهواجس الوجودية للإنسان، وتُبرز قدرة الأدب على تقديم فهم أعمق للصراعات النفسية ولمسيرة الإنسان في البحث عن معنى لحياته، بما يؤكد الصلة الوثيقة بين الأدب والعلاج النفسي الوجودي.

الكلمات المفتاحية: العلاج النفسي الوجودي، الفراغ، إبراهيم الكتاب، المازني، يالوم.

---

١. الأستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة حكيم السنو ولي يسنو وار، ايلا ن. (الكاتب المسئول). البريد إلكتروني: a.ganjali@hsu.ac.ir
٢. الماجيستر في اللغة العربية و آدابها بجامعة حكيم السنو ولي يسنو وار، ايلا ن.
٣. خرّيج الدكتوراه وما بعد الدكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها بجامعة حكيم السنو ولي يسنو وار، ايلا ن

حقوق مؤلف: الكاتب ناشر: جامعة كوثر